



تأویل‌های نحوی و تاثیر معنایی آن در قرآن کریم

پوهندوی جار الله بهروز

پوهنچی ادبیات و علوم بشری، پوهنتون بدخشان

jarullahbehrooz@gmail.com

۰۰۰۹-۰۰۰۲-۳۹۱۱-۶۷۰۸

نویسنده

نشان برقی

نشانه ارکاید

چکیده

از زمان نزول قرآن کریم دانشمندان علم نحو و زبان‌شناسان سعی کرده‌اند تا به درک، تفسیر و تأمل در معنای آن بپردازند و آنان در این زمینه از روش‌ها و ابزارهای متعددی، از جمله تأویل نحوی استفاده کرده‌اند. تأویل نحوی روشی است که دانشمندان علم نحو و زبان‌شناسان برای سازگاری میان قواعد نحوی و نصوص که با این قواعد در تناقض هستند، روی می‌آورند؛ یعنی این روش مطالعه‌ای در باره ساختارهای زبانی از جمله حذف، زیادت، تقدیم، تأخیر، تضمین، حمل بر معنی و در تقدیر گرفتن حرکات اعرابی می‌باشد. هدف از نگارش این تحقیق بررسی و تبیین چگونگی تأویل‌های نحوی و تأثیر معنایی آن در قرآن کریم می‌باشد. این مطالعه از طریق بررسی نمونه‌های نصوص قرآنی، به منظور نشان دادن تأثیر تأویل نحوی در درک قرآن کریم انجام گردیده است؛ به این معنا که تأویل‌های نحوی چه تأثیراتی را بالای معنا و حتی خوانش قرآن کریم داشته است؟ و آیا این تأویل‌های نحوی می‌تواند احتمال چندین معنا در یک آیت را دهد؟ به خاطر دست‌یابی به این پرسش‌ها، این تحقیق صورت گرفته و روش تحقیق در این مقاله وصفی تحقیقی می‌باشد.

کلید واژه‌ها: تأویل‌های نحوی، معانی، تأثیر تأویل، نحو عربی، معانی قرآن کریم.

The Syntactic Interpretation in The Holy Quran and Its Impact on Meaning

Author
E-Mail
Orcid

Jarullah Behrooz

Arabic Literature, Faculty of Literature

jarullahbehrooz^@gmail.com

<https://orcid.org/0009-0002-3911-6708>

Abstract

Since the revelation of the Holy Quran, scholars of syntax and linguists have endeavored to engage in understanding, interpreting, and contemplating its meaning. In this regard, they have employed various methods and tools, including syntactic interpretation. Syntactic interpretation is a method utilized by scholars of syntax and linguists to reconcile the grammatical rules with texts that may contradict these rules. This method involves a study of linguistic structures, such as omission, addition, substitution, delay, assurance, and consideration of the semantic impact of Arabic grammatical movements. The objective of this research is to examine and elucidate the nature of syntactic interpretations and their semantic influence in the Holy Quran. Through an analysis of Quranic text samples, this study aims to illustrate the impact of syntactic interpretations on the comprehension of the Holy Quran. Specifically, it seeks to explore the effects of syntactic interpretations on the meaning and even the reading of the Holy Quran. Can these syntactic interpretations potentially offer multiple meanings within a single verse? To address these inquiries, this research has been conducted, and the research methodology employed in this article is descriptive-analytical.

Keywords: Syntactic interpretations, meanings, impact of interpretation, Arabic syntax, meanings of the Holy Quran.

مقدمه

از بدو پیدایش، مطالعات زبانی عربی به موضوع اصول نحو پرداخته و علمای زبان در استنباط و درک قواعد، بر اساس سماع، قیاس و تعلیل عمل نموده و در این زمینه روش‌ها و رویکردهایی برای آموزش نحو وضع کرده‌اند.

بیان مسئله

قرآن کریم به‌عنوان یک کتاب مقدس، شامل آیاتی است که به‌طور هم‌زمان دارای ابعاد نحوی و معنایی است. در این تحقیق، سعی شده تا به بررسی این مسئله پرداخته شود که آیا رعایت قواعد نحوی در قرآن کریم، تأثیری در درک و تفسیر معانی آن دارد یا خیر. به‌طور خلاصه، این تحقیق با آنالیز نحوی آیات قرآنی و مطالعه تأثیر معنایی آن‌ها، به بررسی نقش و اهمیت تأویل‌های نحوی در قرآن کریم می‌پردازد.

سوالات تحقیق

در گذشته، فعالیت زبانی بر اساس گفتگوها و بحث‌ها میان دانشمندان علم نحو و زبان‌شناسان متمرکز بود. در آن دوران همانند امروزه نوشتار معمول نبود، نحو در ابتدا به‌صورت عملی شروع شده سپس با استناد به گفتار عرب‌ها و قبایل فصیح، تئوری و قواعد آن شکل گرفت. سپس نحو از طریق تعمیم وضع قواعد به قرآن کریم مرتبط گردید و تأویل نحوی تأثیر بزرگی در درک معانی قرآن کریم و استنباط احکام فقهی گذاشت، پس مشکل تحقیق این است: تأویل نحوی چیست؟ و تأثیر آن در درک معانی قرآن کریم چگونه می‌باشد؟

اهداف تحقیق

اهداف این تحقیق را در دو نکته زیر خلاصه می‌کنم:

۱. بررسی رابطه میان قواعد نحوی زبان عربی و تفسیر معانی قرآن کریم؛
۲. تأثیر تأویل‌های نحوی در درک قرآن کریم.

پیشینه‌ی تحقیق

پس از بررسی و جستجوی زیاد، به کلام رساله و یا مقاله‌ای برنخوردم که در رابطه به تأویل نحوی سخن گفته و تأثیرات آن را بالای معانی قرآن کریم بیان بدارد. تنها یک سلسله تأثیرات نحوی در معانی قرآن کریم را می‌توان در تفاسیر و کتب فقه دریافت که آن هم تعدد آراء و معانی را بیان می‌دارد و مستقیماً روی تأویل نحوی بحث نموده است. به‌گونه‌ای مثال، می‌توان از «صفوة التفسیر» اثر محمد علی صابونی نام برد که آیات قرآن کریم در آن از لحاظ دستوری و بلاغی، مورد کاوش قرار گرفته است؛ اما تمرکز کلی روی تأویل‌های نحوی و تأثیر معنایی آن در قرآن کریم، این تحقیق را متمایز و برجسته تر می‌سازد.

اهمیت تحقیق

از جمله اهمیت‌های این تحقیق می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تأثیر قواعد نحوی در دقت و وضوح معانی قرآن کریم؛
۲. تأثیر استفاده دقیق از قواعد نحوی در درک معانی قرآن کریم؛
۳. ارتباط میان قواعد نحوی و تفسیر معنایی قرآن کریم؛
۴. اهمیت درک درست قرآن کریم.

روش تحقیق

این تحقیق به گونه وصفی-تحلیلی نگاشته شده است.

یافته‌ها و نتایج

نحو و تأویل نحوی:

در گذشته عرب‌ها با سلیقه و فصاحت خاص با زبان عربی صحبت می‌کردند، به خاطر همین زبان فصیح و بزرگ از دیگر اهل زبان‌ها متمایز می‌شدند. ابن خلدون از علوم زبان عربی چنین سخن می‌راند: «این ملکه عرب‌ها به وسیله علامات غیر کلماتی مانند حرکاتی که فاعل و مفعول را از مجرور متمایز می‌سازد، بسیاری از معانی را به گونه کاملا واضح بیان می‌دارد که این ویژگی تنها در زبان عربی وجود دارد.» (ابن خلدون، ۲۰۰۶م/۲۳۷)

با ظهور اسلام و ورود گروهی مردم در مناطق مختلف جهان به آن و با متلاقی شدن با اقلیت‌های غیر عرب، لحن به زبان وارد شده که در نتیجه این ویژگی تغییر کرد. بناء نیاز شدیدی برای وضع قواعد و مقرراتی برای حفظ این ویژه گی‌های زبانی احساس شد، خصوصا زمانی که لحن در قرآن کریم شیوع پیدا کرد، قواعدی را برای تنظیم حرکات در انتهای کلمات تدوین کرده و آن را «اعراب» نام گذاری کردند و چیزی که باعث این تغییر می‌شد، عامل قلم‌داد نموده و آن را به عنوان یک صنعت مجزا قرار دادند و اخیرا اصطلاح علم نحو را روی این قواعد و ضوابط بنا گذاشتند.

نحو، علمی است که به مطالعه آخر کلمات از نظر اعراب و ترکیبات جمله و تأثیر عناصر جمله بر معنی می‌پردازد و «متقدمین این علم، روی هدفی که مبتدیان در این زبان به آن نیاز دارند، تمرکز کردند» (ابن السراج، ۲۰۰۹م/۳۹)؛ استقراء کلام عربی به معنای استخراج و شناخت اجزایی می‌باشد که زبان عربی از آن‌ها تشکیل شده است. کلمه نحو، مصدری است که مراد از آن اسم مفعول می‌باشد؛ یعنی «الْمَنْحُو»، مانند خلق که به معنی مخلوق می‌باشد. سکاکی در تعریف علم نحو می‌گوید: «بدان که نحو به معنی درک

کیفیت ترکیب کلمات با یکدیگر است تا به طور کامل و با استفاده از قواعدی که از زبان عربی استنباط شده‌اند، به معنی اصلی جمله بپردازد.» (السکاکي، ۱۹۸۷/م/۷۵) بناءً نحو، علمی است که از ترکیبات جمله و تأثیر آن‌ها روی یکدیگر و ایجاد رابطه‌ای که آن‌ها را به هم مرتبط می‌سازد، بحث می‌کند و در این زمینه باید از کلام عربی که تحت تأثیر لحن قرار نگرفته باشد، استنباط شود.

تعریف تأویل نحوی:

من در رابطه به تأویل نحوی، کدام تعریف دقیقی را پیدا نکردم. فقط لفظ «تأویل» در میان زبان‌شناسان و دانشمندان علم نحو رایج بوده که با استفاده از آن یک کلمه از معنی ظاهری به معنی دیگری که احتمال آن بیشتر باشد، منتقل می‌گردد؛ زیرا نظر به قرائن و نشانه‌ها، آن را به معنی احتمالی که بیشتر تطابق با قصد متکلم دارد، به‌عنوان معنی ارجح قرار می‌دهد. این معنی نمایان‌گر واقعیت هدف متکلم و محور تأویل می‌باشد. بسیاری از دانشمندان علم نحو بدون این که این مصطلح را در کتاب‌های شان یادآوری کنند، مورد مشق و تمرین قرار داده‌اند، از جمله آنان می‌توان به سیبویه، فراء، اخفش، مبرد، زجاجی، ابن جنی و دیگران اشاره کرد.

ابوحیان اندلسی در بحث آراء دانشمندان علم نحو در استفاده از کلمه «لیس» در عبارت «لیس الطیب إلا المسک» اشاره‌ای به تأویل کرده گفته است: «برعکس دیدگاه ابوعلی، ضمیری در «لیس» وجود ندارد. اگر ثابت شود که این یک قاعده زبانی است، آن‌گاه تأویل امکان‌پذیر نیست؛ زیرا تأویل زمانی ممکن است که یک قاعده ثابت وجود داشته باشد و سپس چیزی متعارض با آن قاعده ظاهر شود. اما اگر این تعارض، زبان قوم خاصی از عرب باشد، نیازی به تأویل نمی‌باشد» (الاندلسی، ۲۰۰۰/م/ج/۳۰۰). وی در این جا ضمناً به تأویل نحوی و به‌عدم امکان تأویل به چیزی که در زبان‌های عرب وجود نداشته است، اشاره می‌کند و یاد آور می‌شود که ابو علی سخن آنان (لیس الطیب إلا المسک) را تأویل کرده است.

غازی مختار طلیمات در رابطه به تأویل نحوی چنین می‌گوید: «تأویل نحوی به معنای بررسی سخنان فصیح بوده که با قواعد استنباطی از نصوص صحیح متفاوت می‌باشد و در تأویل تلاش صورت می‌گیرد تا به تغییر قواعد و صحت آن‌ها منجر نگردد» (مختار طلیمات، ۱۹۹۸/م/۲۴۹). مختار طلیمات معتقد است که دانشمندان علم نحو به‌طور عجولانه در تنظیم قواعد عمل کرده‌اند و آن‌ها را به گونه‌ای ساختاردهی نموده‌اند که توانایی درک نصوص مخالف خود را ندارند (مختار طلیمات، ۱۹۹۸/م/۲۴۹). آنان قبل از این که تمام نصوص را بررسی کنند، در تنظیم قواعد عجله به‌خرج دادند و در نتیجه مشخص شد که تعدادی از نصوص با این قواعد مغایرت دارد. این امر باعث گردید تا دانشمندان علم نحو به‌دنبال روشی باشند که نصوص را با قواعد متفق سازد، همین بود که از تأویل استفاده نمودند تا موارد چون قلیل، نادر و شاذ را از قواعد بیرون سازند (أبو المکارم، ۲۰۰۶/م/۲۳۲).

بناء تأویل به‌منظور نمایش و تفسیر ظواهری که با قواعد در تضاد هستند، به‌طوری که با آن‌ها سازگار شوند، به‌کار می‌رود. هدف از تأویل، ارائه تفسیر و تحلیل‌هایی است که این ظواهر را با قواعد نحوی تطابق و وفق دهد. بدین معنا که دانشمندان علم نحو مسئول تنظیم وضع قواعد نحوی هستند، اما آنان در بعضی موارد قادرند نصوصی که با این قواعد تفاوت دارند را به‌وسیله تسويع و تأویل مورد قبول قرار دهند. هم‌چنان می‌توانند قبول یا رد نصوص دیگری را بر اساس تفسیر و تحلیل نحوی خود تأویل کنند. علی‌ابو مکارم معتقد است که نگرش دانشمندان علم نحو نسبت به‌زبان و قواعد آن، بر مبنای سه نگرش زیر است:

اول: پذیرش تمام نصوصی که با قواعد تعیین شده، سازگاری دارند.

دوم: پذیرش نصوصی که اختلاف آن‌ها با قواعد نحوی قابل توجیه باشد و این توجیه از طریق تأویل و برجسته‌سازی جوانب مختلف انجام می‌شود.

سوم: رد نصوصی که با قواعد نحوی اختلاف ریشه‌ای داشته و امکان تأویل در آن‌ها وجود نداشته‌باشد.

ابو حیان در کتاب شرح التسهیل نقل می‌کند که سیوطی تأویل نحوی را چنین تعریف نموده‌است: «اگر قاعده مشخصی وجود داشته باشد، سپس چیزی مغایر با آن قاعده ظاهر شود، توجیه می‌گردد» (عید، ۱۹۸۹م/۱۵۷). محمد عید می‌گوید که مراد از قاعده مشخص، نطق و ظاهر کلام عربی نبوده، بل که قواعد نحوی می‌باشد. بناء دانشمندان علم نحو کلام را تأویل نموده و آن را از ظواهرش بیرون ساختند تا با قواعد نحوی سازگار گردد؛ یعنی نصوصی که فاقد شروط نحوی‌اند، به‌حالتی ارجاع دادند که با نحو مطابقت سالم پیدا کند.

محمد عید می‌گوید که تأویل نحوی بنا به‌دو دلیل زیر به‌وجود می‌آید:

اول: اصول نحو و چیزی که از طریق نظریات اصول نحو مانند فاعل و مفعول، علت و معلول و قیاس، باعث تأویل در نحو می‌گردد.

دوم: تلاش ذهنی عمیق که باعث تأویل در نحو می‌گردد، قسمی که دیدگاه عقلانی در آن جلوه یافته و به‌حد تعمیق و پیچیدگی می‌رسد. تأویل در زمینه نحو، به‌دلیل دیدگاه عقلانی و تأمل در نصوص زبانی برای تناسب با اصول نحو به‌وجود می‌آید.

با توجه به‌تعریف تأویل نحوی، مشخص می‌شود که یک تقارب میان آن و توجیه اعرابی وجود دارد، بناء باید به‌تفاوت میان آن دو اشاره نماییم:

عوامل تأویل نحوی:

این‌جا تعداد از عواملی را که منجر به‌تأویل نحوی می‌گردد، ذکر می‌کنم:

۱. عامل نحوی

یکی از اسباب تأویل نحوی، عامل می‌باشد که گرگانی آنرا چنین توضیح داده است: «عامل، در اصطلاح دانشمندان علم نحو عبارت از چیزی است که باعث مرفوع، منصوب، مجرور و یا ساکن شدن آخر کلمه می‌گردد؛ مانند: جاء زیّد. رأیت زیّداً. ومررت بزیّد.» (الجرجانی، ۱۹۸۸م/۷۳). بناءً عامل پدیدآورنده حالت اعرابی (رفع، نصب، جر و جزم) بوده که علامات آن‌ها در آخر کلمه ظاهر می‌شود و این علامات گاهی حرکت، گاهی حرف، گاهی سکون و گاهی هم حذف می‌باشد.

دانشمندان علم نحو در رابطه به حقیقت عامل، اختلاف داشته و به سه مذهب تقسیم شده‌اند (الأنصاری، ۲۰۱۴م/۴۹):

أ. بیشتر دانشمندان علم نحو معتقداند که عامل عبارت از کلمات و معانی است، بناءً یک کلمه در کلمه دیگر تأثیر گذاشته و باعث به‌وجود آمدن رفع، نصب، جر و جزم می‌گردد؛ مانند: «ذهب زیّد» در این مثال کلمه «ذهب» باعث ایجاد رفع در «زیّد» شده که علامه آن ضمه می‌باشد. هم‌چنان معنا می‌تواند حالت و علامه اعرابی را ایجاد نماید؛ مانند: «المؤمنُ صادقٌ» در این جا ابتداء که یک عامل معنوی است، «صادق» را رفع داده و علامه آن ضمه می‌باشد.

ب. ابن جنی می‌گوید که عامل، خود متکلم است: «اگر بگویی: «ضرب سعیدٌ جعفرًا»، کلمه "ضرب" هیچ عملی ندارد و زمانی که شما "ضرب" می‌گویید، آیا چیزی جز صوت حروف ضاد، راء و باء وجود دارد؟ بناءً این یک صورت بوده و نمی‌توان فعلی را به آن منسوب ساخت. زمانی که دانشمندان علم نحو می‌گویند: عامل به لفظی و معنی تقسیم می‌گردد، می‌خواهند نشان دهند که بعضی عمل به سبب لفظی است که همراه با معمول می‌آید؛ مانند: مررت بزیّد، ولیت عمراً قائمٌ» (ابن جنی، ج ۱/۱۰۹). ابن جنی با مطرح کردن این سخن می‌خواهد بگوید که کلمه توانایی تأثیرگذاری اعرابی در کلمات دیگر را ندارد؛ زیرا آن‌ها اصوات بوده و فاقد عمل اند، بل که عامل در زبان عربی خود متکلم است که باعث پدید آمدن رفع، نصب و جزم در کلمات می‌گردد. انباری نیز در این زمینه به عدم عمل کرد عامل باور داشته و می‌گوید: «در واقع عامل‌های لفظی نمی‌توانند هیچ‌گونه عملی بالای کلمات داشته باشند، بل که آن‌ها علامات اند» (الأنصاری، ۲۰۱۴م/۵۱).

ت. ابن مضاء قرطبی معتقد است که عامل حرکات اعرابی، خود متکلم می‌باشد. وی با کسانی که معتقد به عامل بودن متکلم هستند، موافق بوده، ولی در تطبیق با آنان مخالف می‌باشد؛ زیرا آنان در مباحث شان متکی به عوامل نحوی اند، اما ابن مضاء این دیدگاه را رد می‌کند.

این دیدگاه که، عامل باعث تفسیر حرکات اعرابی می‌گردد و باید هر عامل دارای معمول باشد، دانشمندان علم نحو و زبان‌شناسان را به شکل گسترده‌ای در عوامل نحوی قرآن کریم، به خود مشغول ساخته است.

زبان‌شناسان در بسیاری از جاها در قرآن کریم، با این دیدگاه اختلاف نظر داشته‌اند؛ زیرا بعضی از اسالیب و ترکیب‌هایی وجود دارد که ظاهراً هیچ عاملی ندارد، اما با آن وجود، لفظ به‌صورت مرفوع، منصوب و یا مجرور آمده است. از همین‌رو زبان‌شناسان، آن عده از آیات قرآنی را که فاقد عامل هستند، توجیه و تأویل نحوی نموده‌اند.

مثلاً آن‌چه در سوره آل عمران آمده است:

(وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُتْبِتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ) (آل عمران: ۴۹)

[و او را به‌عنوان پیغمبری به‌سوی بنی اسرائیل روانه می‌دارد (ویدیشان خبر می‌دهد) که من (بر صدق نبوت خود) نشانه‌ای را از سوی پروردگارتان برای‌تان آورده‌ام و آن این که من از گِل چیزی را به‌شکل پرنده برای‌تان می‌سازم، سپس در آن می‌دمم و به‌فرمان الله سبحانه و تعالی پرنده‌ای (زنده) می‌گردد و کور مادرزاد و مبتلای به‌بیماری بیسی را شفا می‌دهم و مردگان را به‌فرمان الله سبحانه و تعالی زنده می‌کنم و از آن‌چه می‌خورید و از آن‌چه در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به‌شما خیر می‌دهم! بی‌گمان در این‌ها نشانه‌ای برای شما است اگر (اراده پذیرش) ایمان داشته باشید.

در رابطه به‌عامل نصب، در کلمه "رسولا" اختلاف وجود دارد. دانشمندان علم نحو به‌خاطر تفسیر عامل نصب، به‌تأویل نحوی روی آورده‌اند، که از جمله:

اول: تأویل آیت: «ونعلمه الكتاب والحكمة والتوراة والإنجيل وبعثه رسولا إلى بني إسرائيل»، این سخن "رازی" بوده که در تفسیرش ذکر شده است (محمد الرازی، ۱۹۸۱م/ج ۸/۶۰)، محی‌الدین درویش از این نظر پیروی نموده می‌گوید: "رسولا" مفعول به‌برای فعل محذوف است که تقدیر آن چنین می‌باشد: ویجعله رسولا» (الدرویش، ۱۹۹۴م/ج ۱/۴۴۳).

دوم: در تفسیر رازی آمده که زجاج گفته است: «به‌نظر من تقدیر این آیت چنین است: (ویکلم الناس رسولا) معنای آن: (ویکلمهم رسولا بآنی قد جئتکم)، نظر به‌این تأویل کلمه "رسولا" به‌عنوان حال، منصوب گردیده است» (محمد الرازی، ۱۹۸۱م/ج ۱/۶۰). زمخشری اعراب "رسولا" را به‌عنوان حال، جایز دانسته است که با این جواز این کلمه از دید معنایی با "یعلمه" در آیت قبلی عطف گردیده است (الدرویش، ۱۹۹۴م/ج ۱/۴۴۳).

سوم: رازی در تأویل دیگری از اخفش چنین آورده است که: «ممکن است واو در این آیت زائد در نظر گرفته شود و تقدیر آن این باشد: و يعلمه الكتاب والحكمة والتوراة والإنجيل رسولا إلى بني اسرائيل» (محمد الرازي، ۱۹۸۱م/ج۸/۶۰).

مذاهب دینی:

مذاهب دینی در تأویل نحوی، مبالغه در آن و به کارگیری معانی که نص ظاهرا به آن دلالت ندارد، نقش مهمی را ایفا نموده‌اند. بعضی از گروه‌ها تلاش نمودند تا نصوص قرآنی را به نفع عقاید و مذهب خود تأویل کنند که از این جمله می‌توان از معتزله نام برد. از جمله آیاتی که معتزله آن را تأویل نموده است، این آیت کریمه می‌باشد:

«إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (قمر: ۴۹)

[ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم.]

معتزله این کلمه "کل" در این آیت را مطابق قراءت ابو شمال که یک قراءت شاذه است، به رفع خوانده‌اند (کلّ)، پس در این صورت جمله "خلقناه" صفت برای "شئی" قرار داده شده و معنای آیت چنین تأویل گردیده است: «هیچ مخلوقی به جز مخلوق الله سبحانه و تعالی، از روی حساب و نظام آفریده نمی‌شود.» یعنی بنا به این تأویل، مخلوق دوگونه است؛ مخلوق الله سبحانه و تعالی و مخلوق غیر او تعالی. این تأویل ناقص و نادرست می‌باشد. اما اهل سنت کلمه "کل" در این آیت را به نصب (کلّ) خوانده‌اند که بیان‌گر نسبت عمومی مخلوقات به الله سبحانه و تعالی می‌باشد.

عدم رعایت ساختارهای زبانی و افزایش استفاده از تأویل‌های نحوی:

از زمان پیدایش علم نحو، زبان‌شناسان و دانشمندان علم نحو به تأویل‌های نحوی پرداخته‌اند؛ بعضی از آنان توجیهاتی را انتخاب می‌کنند که نزدیک‌تر به معنا و ظاهر نص باشد و عده‌ای دیگر در تأویلا و تخریج آیات، به ویژه آیاتی که قواعد نحوی و زبانی با آن‌ها مطابقت ندارد، تردید داشته‌اند.

اختلاف مکاتب نحوی:

دانشمندان علم نحو به خاطر اثبات درست بودن قواعد و ترجیح آن‌عده از قواعدی که تعدادی از مذاهب یا مکاتب نحوی در رابطه با آن‌ها با هم اختلاف دارند، به شواهد قرآنی روی آورده‌اند که ذکر آن‌ها بحث را به درازا می‌کشد.

تنوع لهجه‌های قبایلی:

زبان‌شناسان و دانشمندان علم نحو، در سال دوم هجرت تلاش نمودند تا ماده‌ای زبانی را از تمام قبائل عرب در شبه جزیره عربستان جمع نموده و بر مبنای آن قواعد نحوی و زبانی عربی را وضع نمایند. الحاج

عبدالرحمن صالح می‌گوید: «در نخستین عصر، زبان‌شناسان عرب از تمام گوشه و کنار جزیره العرب گرد هم آمدند تا به سخنان عرب گوش دهند» (الحاج صالح، ۲۰۱۲/م/۳۴۷). در نتیجه آنان با لهجه‌های مختلفی مواجه شدند، بناء بعضی از آنان زبان مستعمل و فصیح را انتخاب کردند و عده‌ای دیگر همه را گزیدند. از میان کسانی که زبان فصیح را از میان قبائل انتخاب نمود، عمرو بن علاء بود؛ در کتاب "طبقات النحویین واللغویین" آمده است: «ابن نوفل گفت: شنیدم که پدرم برای ابو عمرو بن علاء می‌گفت: آیا آنچه را که عربی می‌نامی، تمام کلام عرب را داخل آن نموده‌ای؟ جواب داد که نخیر. من گفتم: چگونه با ساخت چنین چیزی با عرب‌های که آنان به‌عنوان دلیل و حجت شناخته می‌شوند، مخالفت می‌کنی؟ گفت: مطابق اکثریت عمل نموده و باقی را که مخالف من هستند، لغات می‌نامم» (الزبیدی، ۱۹۷۳/م/۳۹). از همین سبب، تنوع لهجه‌های قبائلی، در تأویل قرآن کریم تأثیرگذار بوده است.

تأویل نحوی در قرآن کریم و تأثیر آن در معنا:

۱. تأویل در این قول الله سبحانه و تعالی:

«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكُحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثًىٰ وَاثَلًا وَزَبَاعًا
فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا» (نساء: ۳)

و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بی‌مناکید، هرچه از زنان که شما را پسند افتاد دو دو، سه سه، چهار چهار به‌زنی گیرید، پس اگر بیم دارید که به‌عدالت رفتار نکنید به‌یک یا به‌آنچه مالک شده‌اید، این نزدیک‌تر است تا به‌ستم گرایید.

دانشمندان علم نحو در جمله شرط و جواب آن در این آیت کریمه، به‌دو وجه زیر اختلاف نظر دارند:

وجه اول: "إن خفتم" جمله شرط و "فانكحوا" جواب آن می‌باشد. سمین حلبی می‌گوید که عرب با هشت و ده تن از زنان ازدواج کرده و حقوق‌شان را رعایت نمی‌کردند. زمانی که این آیت (ولا تأكلوا أموالهم) نازل گردید، در رابطه به‌سرپرستی یتیم حرج پیدا کردند و گفتند که معنا آیت چنین است: «اگر هراس از بی‌عدالتی در حق یتیمان داشتید، پس در رابطه به‌این تعداد زیاد زنان نیز ترس داشته باشید»؛ زیرا کثرت عدد منجر به‌ظلم گردیده و در این حالت، توبه هیچ سودی نخواهد داشت.

وجه دوم: "فواحدة" جواب شرط می‌باشد. مردی بود که از زنان یتیم ولایت‌اش کسانی را به‌نکاح خود در می‌آورد، زمانی که آیت وعید در رابطه به‌خوردن مال یتیم نازل گردید، از کاری که می‌کرد، دست کشید و معنا آیت چنین تأویل گردید: «اگر از نکاح زنان یتیم هراس دارید، زنان بیگانه را به‌نکاح خود در آورید.» یعنی کسانی را در نکاح خود در آورید که تحت ولایت شما قرار ندارند. در این‌جا معنا نیاز به‌در تقدیر گرفتن مضاف پیدا می‌کند؛ یعنی "فی نکاح یتامی النساء" (در نکاح زنان یتیم). اگر "فواحدة" جواب شرط

اول (فإن خفتم ألا تعدلوا)، باشد، "فإن خفتم ألا تقسطوا" نیز جواب شرط دوم است؛ زیرا در صورت تکرار شرط اول، این جمله نیز افاده جواب شرط را می‌کند.

بعضی از مردم از روی جهل "مثنی وثلاث ورباع" را چنین تأویل فاسد می‌کنند که گویا دو به اضافه سه و چهار که جمعا نه می‌شود، جائز است و رسول الله صلی الله علیه وسلم با نه زن ازدواج کرده‌اند. این یک تأویل باطل می‌باشد؛ زیرا "مثنی وثلاث ورباع" به‌خاطر حال واقع شدن، منصوب آمده‌اند و مراد از "مثنی" دو و از "ثلاث" سه سه و از "رباع" چهار چهار می‌باشد، نه دو به‌اضافه سه و چهار. این تأویل اخیری را به‌خاطر یادآور شدم که گاهی اوقات تأویل، سخن را از هدف اصلی آن به‌دور می‌کشاند.

از دو وجه گذشته می‌توان چنین فهمید که تأویل جمله (فانکحوا) به‌عنوان جواب شرط، چنین افاده معنا می‌کند که ضرورت نگرانی از زنان و حفظ حقوق‌شان مانند نگرانی از یتیمان می‌باشد و در این صورت، جواب شرط متعلق به فعل شرط بوده که عبارت از نگرانی در عدالت برای یتیمان می‌باشد. اما با تأویل جمله و تقدیر جواب آن به "فواحدة"، معنا مربوط به زنان یتیم می‌شود. به‌این معنا که از نکاح زنان یتیم به‌خاطر هراس از خوردن مال آنان به‌عنوان یتیمان بترسید و با زنان بیگانه ازدواج کنید. با توجه به‌این دو وجه و تقدیر جواب شرط، حکم تغییر می‌کند. هم‌چنان تأویل حرف (واو) در این آیت به جمع، منتج به نتیجه نادرست و فاسدی می‌گردد. الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ﴾ (طلاق: ۱)

ای پیامبر! هرگاه زنان را طلاق دهید، به‌وقت عده آن‌ها را طلاق دهید و زمان عده را بشمارید.

دانشمندان علم نحو پس از تأویل در این آیت گفته‌اند که محذوفی در آن وجود دارد (مستقبلین بطلاقهن العدة)؛ یعنی زمانی که زنان عدت خود را آغاز می‌کنند. زمخشری این عبارت را (مستقبلات لعدتهن) را مقدر گفته که در این حالت حرف (لام) مربوط به حال محذوف می‌گردد. زمخشری می‌گوید که طلاق زن در طهر اول، طلاق مستقبله (طلاق) که عدت آن در آینده قرار دارد) می‌باشد (مراجعه شود به: الزمخشری، دت. / ج ۲۸ / ۱۱۱۴). در این حالت حکم مربوط به طهر (پاکی زن از حیض) می‌گردد و عدت زن چندین طهر می‌باشد. بناء طلاق زن در حالت حیض حرام می‌باشد و باید طلاق در حالت پاکی صورت گیرد؛ زیرا دستور دادن به کاری، مستلزم خودداری از خلاف آن می‌باشد.

تأویل به‌حذف و مقدر دانستن "لام" به‌حال محذوف در "لعدتهن" این معنا را افاده می‌کند که طلاق زن در هنگام پاکی از حیض واجب بوده و لازم است که در این هنگام زن از حیض پاک باشد. علماء با استناد به‌این تأویل نحوی، به‌عدم جواز طلاق زن در دوره حیض استدلال کرده‌اند.

۲. الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُدْحَضَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

(نور: ۴-۵)

و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می‌دهند، سپس چهار گواه نمی‌آورند، هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هیچ‌گاه شهادتی از آنان نپذیرید و اینانند که خود فاسقند. مگر کسانی که بعد از آن [بهتان] توبه کرده و به صلاح آمده باشند، که الله سبحانه و تعالی البته آمرزنده و مهربان است.

علماء در استثناء در این آیت (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا) اختلاف دارند: آیا این استثناء فقط متعلق به جمله آخری است، یا شامل جملات قبلی نیز می‌گردد! این مسئله تأثیر بالای حکم شرعی در شهادت قاذف می‌گذارد.

زمخشری می‌گوید: «شهادت قاذف نزد امام ابوحنیفه رضی الله عنه پس از جاری شدن حد، پذیرفته نمی‌شود، ولی اگر قبل از اجراء و یا تمام شدن حد باشد، پذیرفته می‌شود. پس از جاری شدن حد، اگر از جمله‌ی متقیان و نیکوکاران نیز قرار گیرد، باز هم شهادت وی هرگز قبول نخواهد شد» (الزمخشری، دت/ج ۱۸/۷۲۰). امام ابوحنیفه رحمه الله جزء شرط را ضرب، شلاق و عدم پذیرش شهادت قاذف در طول زندگی وی قرار داده است و این قول الله سبحانه و تعالی (وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) را جمله ابتدائی قرار داده که شامل جزاء شرط نمی‌گردد و (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا) از (من الفاسقین) مستثنی قرار گرفته است.

تا زمانی که قاذف رجوع نکرده و از عمل خود توبه نکند، امام شافعی شهادت وی را مردود می‌داند. بناء شافعی جواب شرط را در دو جمله فوق، منتهی به توبه و رجوع از قذف دانسته و استثناء را متعلق به جمله دومی می‌داند و مستثنا در این حالت مجرور و بدل از "هم" در عبارت "لهم" می‌باشد. مستثنی در این آیت نزد ابوحنیفه منصوب و موجب می‌باشد؛ زیرا آیت اقتضاء آن را می‌کند و تقدیر آن چنین است: «کسی که زنان پاک‌دامن را مورد قذف قرار دهد، وی را شلاق بزنید و شهادتش را نپذیرید، مگر کسانی که از قذف رجوع نموده و توبه کنند، الله سبحانه و تعالی آنان را می‌بخشد و شلاق نمی‌خورند و شهادت‌شان نیز رد نشده و فاسق به حساب نمی‌آیند.»

از خلال توجیهاست استثناء در آیت فوق، به این نتیجه می‌رسیم که حکم شرعی متعلق به شهادت قاذف، مبنی به معنای همین استثناء است، پس اگر مستثنا متعلق به جمله دومی باشد، مستثنا "الذین" بدل از "هم" است. هم‌چنان شهادت کسانی که از قذف توبه کنند، پذیرفته می‌شود. اگر استثناء منصوب و موجب باشد، آیت اقتضاء "فاسقین" را می‌کند و جمله "وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ" کلام مستأنف بوده و شامل این شرط که قاذف حتی اگر توبه هم کند، شهادتش پذیرفته نمی‌شود، نمی‌گردد.

۳. الله سبحانه وتعالى می فرماید:

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (نور: ۲)

به زن زناکار و مرد زنا کار صد تازیانه بزنید و اگر به الله سبحانه وتعالی و روز قیامت ایمان دارید، نباید شما را در [اجرای] دین الله در باره آن دو نفر دل سوزی و مهربانی بگیری و باید گروهی از مومنان شاهد مجازات آن دو نفر باشند.

دانشمندان علم نحو در رابطه به اعراب "الزانية والزاني"، دو دیدگاه دارند؛ سیبویه آن را مبتداً برای خبر محذوف می داند که تقدیر آن چنین است: "في الفرائض الزانية والزاني" یا "الزانية والزاني في الفرائض" (مراجعه شود به: سیبویه، دت/ج/۱/۱۴۳). این از دید ساختار لفظی بود و اما از دید ساختار معنوی یادآوری حکم مرد و زن زناکار به شکل مجمل بوده که شنونده را تشویق به پی گیری تفصیل آن که در خود همین آیت است، می کند (مراجعه شود به: الدرریش، ۱۹۹۴م/ج/۵/۲۳۸-۲۴۳). اخفش و دیگران به این باورند که "الزانية والزاني" مبتداً بوده و خبر آن جمله امریه "فاجلدوا" می باشد و حرف فاء به خاطر مشابهت مبتدا به شرط، در این جمله (فاجلدوا) داخل شده است. زمخشری نیز این دیدگاه را تأیید می کند (مراجعه شود به: الزمخشری، دت/ج/۱۸/۷۱۷).

از بیانات قبلی چنین فهمیده می شود که تأویل حذف مبتداً (الزانية) در این آیت، جمله اول را تا حدودی از جمله دوم مستقل کرده و جمله دومی را به شکل استثنافی در آورده است و معنا "في الفرائض الزانية والزاني" و یا "الزانية والزاني في الفرائض فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة" می باشد. این تأویل شنونده را علاقمند به فهمیدن حکم برای زانی می سازد. تأویلی که "الزانية" را مبتداً و "فاجلدوا" را خبر قرار داده است، معنا را متضمن شرط می سازد؛ به این معنا که موجودیت زانی باعث اجرای حد می گردد.

۴. الله سبحانه وتعالى می فرماید:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (توبه: ۶۰)

صدقات، فقط ویژه ی نیازمندان و تهی دستان و کارگزاران و آنانی که باید قلوب شان را به دست آورد و برای بردگان و بدهکاران در راه الله سبحانه وتعالی و در راه ماندگان است؛ فریضه ای از سوی الله سبحانه وتعالی است و الله دانا و حکیم می باشد.

علماء در ارتباط به تقسیم صدقه به دسته‌های هشت‌گانه، جواز و عدم جواز آن به تعدادی از آنان، اختلاف نظر دارند. امام ابوحنیفه، امام مالک و جمهور اهل علم تقسیم آن را به یک دسته از دسته‌های هشت‌گانه جاز می‌دانند؛ زیرا آنان حرف واو در میان این دسته‌ها را به معنای "او" (یا) تعبیر می‌کنند، ولی امام شافعی می‌گوید که واجب است تا به تمام دسته‌های هشت‌گانه تقسیم گردد و از هر دسته، حد اقل برای سه تن صدقه داده شود. وی با استناد به این آیت ادعا می‌کند که یکی از آن‌ها به صیغه جمع و دیگری با واو آمده است؛ یعنی "الفقراء" به صورت جمع و "المساكين" نیز به صورت جمع ذکر شده و حرف "واو" میان آن‌ها آمده که نشان‌دهنده جمع می‌باشد (مراجعه شود به: شبیه، دت/۱۱۹-۱۲۰). بناء واجب است تا به اساس این دو جمع عمل کرد.

در منصوب آمدن "فريضة" نیز دو وجه وجود دارد: اول: "فريضة" به عنوان مصدر معنایی استفاده شده است، چون معنای "إنما الصدقات للفقراء" نشان‌گر قوت و اهمیت فرض الهی در این باره می‌باشد. دوم: "فريضة" به عنوان حال برای فقراء استعمال شده است. به این معنا که حالت فقراء باعث فرض شدن صدقه برای آنان گردیده است.

نتیجه‌گیری

از مباحث گذشته به این نتیجه می‌رسیم که علم نحو به توضیح آخر کلمات از لحاظ اعراب، بناء و تأثیر عناصر جمله بالای معنا می‌پردازد. دانشمندان علم نحو و زبان‌شناسان، با بررسی کلام عرب، قواعد نحوی را استخراج نموده‌اند که با گذشت زمان تألیفاتی در این زمینه صورت گرفت و مکاتب متعدد نحوی ایجاد گردید و سرانجام این علم شکل امروزی را به خود گرفت. تأویل نحوی عبارت از همان وسیله‌ای است که دانشمندان علم نحو و زبان‌شناسان به خاطر تطابق میان قواعد نحوی و نصوصی که در تضاد با این قواعد قرار دارند، استفاده کرده‌اند. تضادهای این نصوص را می‌توان در حذف و زیادت، تقدیم و تأخیر، تضمین و حمل بر معنا و مقدر آمدن حرکات اعرابی، خلاصه کرد که دانشمندان علم نحو و زبان‌شناسان در این زمینه یک سلسله قواعد را پس از تأویل ساختند که با قواعد کلی مطابقت پیدا کند. اصطلاح تأویل نحوی یک پدیده‌ای جدید بوده که دانشمندان علم نحو قدیم با آن آشنایی نداشتند. تأویل نحوی با توجیه اعرابی تفاوت دارد؛ به این بیان که تأویل عام‌تر از توجیه می‌باشد، بناء هر تأویلی توجیه است، ولی هر توجیهی نمی‌تواند تأویل باشد. اسباب مختلفی باعث تأویل نحوی می‌گردد که از جمله قراءت‌های قرآنی، عامل نحوی که دانشمندان علم نحو و زبان‌شناسان به آن پرداخته‌اند، می‌باشد. هم‌چنان یکی از اسباب دیگر تأویل نحوی، مذاهب دینی بوده که پیروان هر مذهب به تفسیر و تأویل قرآن کریم پرداخته‌اند. اسباب دیگر تأویل نحوی، اختلاف مکاتب نحوی و تعدد آن‌ها، تنوع لهجه‌ها قبیلوی در زبان عربی و هم‌چنان متناقض ساختن ساختارهای زبانی توسط عده‌ای از دانشمندان به خاطر افزایش قواعد نحوی می‌باشد. تأویل نحوی نتایج

زیادی در قرآن کریم داشته است که از جمله تلاش تعدادی از دانشمندان در فهم بهتر آیات قرآنی از راه تأویل نحوی و هم‌چنان بررسی صحت برخی از قواعدی که دانشمندان علم نحو ایجاد کرده‌اند، می‌باشد. دانشمندان علم نحو از تأویل نحوی برای فهم معانی و اهداف آیات احکام استفاده نموده‌اند، تا احکام شرعی را از آن‌ها استنباط کنند. تأویل نحوی به‌طور قابل توجهی در توضیح معانی آیات تأثیرگذار بوده که استخراج احکام را برای فقهاء آسان کرده‌است. توجیهاات مختلف دانشمندان علم نحو که بر اساس دلایل نحوی استواراند، تأثیر زیادی بر تعدد احکام دارد و این امر با استفاده از جوانب نحوی ودلالی بسیار، به‌مسلمانان در احکام دین و شریعت‌شان آسانی به‌بار آورده است.

منابع

القرآن الکریم

ابن السراج، أبوبکر محمد بن السري. (۲۰۰۹م). الأصول في النحو. تح: محمد عثمان. ط ۱. ج ۱. مصر: مكتبة الدينية، القاهرة.

ابن جني، أبو الفتح. الخصائص. تح: محمد علي النجار. دت. دط. ج ۱. بيروت: المكتبة العلمية.

ابن خلدون، عبدالرحمن. (۲۰۰۶م). المقدمة. ط ۳. ج ۳. الجزائر: المركز الوطني للبحوث في عصور ما قبل التاريخ.

أبو المكارم، علي. (۲۰۰۶م). أصول التفكير النحوي. ط ۱. القاهرة: دار غريب للطباعة والنشر.

الأندلسي، أبوحيان. (۲۰۰۰م). التذيل والتكميل في شرح كتاب التسهيل. تح: حسن هندراوي. ط ۱. ج ۴. دمشق: دارالقلم.

الأنصاري، وليد عاطف. (۲۰۱۴م). نظرية العامل في النحو العربي عرضا ونقدا. ط ۲. الاردن: دار الكتاب الثقافي.

الجزجاني، عبدالقاهر. (۱۹۸۸م). العوامل المائة النحوية في أصول علم العربية. البدر اوي زهران. ط ۲.

الحاج صالح، عبدالرحمن (۲۰۱۲م). السماع اللغوي العلمي عند العرب ومفهوم الفصاحة. دط. الجزائر: موفم للنشر.

الدرويش محيي الدين. (۱۹۹۴م). إعراب القرآن الكريم وبينانه. ج ۱. دمشق: دار ابن كثير.

الدرويش، محيي الدين. (۱۹۹۴م). إعراب القرآن الكريم وبينانه. ج ۵. دمشق: دار ابن كثير.

الزبيدي، أبوبكر (۱۹۷۳م). طبقات النحويين واللغويين. تح: محمد أبو الفضل إبراهيم. ط ۲. الناشر: دار المعارف.

- الزمخشري، ابوالقاسم جارالله (دت). الكشاف. ج ١٨.
- الزمخشري، ابوالقاسم جارالله (دت). الكشاف. ج ٢٨.
- السكاكي، أبو يوسف بن أبي بكر محمد بن علي السكاكي. (١٩٨٧م). مفتاح العلوم. تح: نعيم زرزور. ط ٢. بيروت: دارالكتب العلمية.
- سيبويه (دت). الكتاب. ج ١. (دط).
- شبية الحمد، عبدالقادر. دت. تفسير آيات الأحكام. دط.
- عيد، محمد. (١٩٨٩م). أصول النحو العربي في نظر النحاة ورأي ابن مضاء علم اللغة الحديث. ط ٤. القاهرة: عالم الكتاب.
- محمد الرازي، فخرالدين. (١٩٨١م). تفسير الكبير ومفاتيح الغيب. ط ١. ج ٨.
- مختار طليمات، غازي. (١٩٩٨م). أثر التأويل النحوي في فهم النص. مجلة كلية الدراسات الإسلامية والعربية، الإمارات العربية-دبي. ع ١٥.

